

کتاب پژوهش کارگری

تابستان ۹۸

شماره ۱

■ اندیشه‌های کار از سرمایه در جنبش کارگری

تاریخ همبستگی‌های کارگری

در باره رابرت اوئن

کازل مارکس

■ جنگ داخلی در فرانسه

■ دو شعر از برتولت برشت

■ تاریخچه‌ای از مبارزات و بحث‌های

پیرامون کنترل و مدیریت کارگری

سوسیالیسم صنفی

نظرات کورن، گرامشی و لوکزامبورگ

«خودمدیریتی کارگری» در یوگسلاوی

کمپین کنترل کارگری در انگلیس

■ مبارزات سال‌های ۵۸-۱۳۵۷ کارگران ایران

در آئینه مطبوعات

فهرست

صفحه	نگارنده	مطالب
۳	پژوهش کارگری	■ سرسختن
۵	جلیل محمودی	■ اندیشه‌های کار از سرمایه در جنبش کارگری
		مبدأ سلطه سرمایه بر تولید و خرید و فروش نیروی کار
		برآمدن ایدئولوژی توجیه‌گر مناسبات سرمایه‌داری
		تاریخ همبستگی‌های کارگری
		نکاتی درباره اتحادیه‌های امروزین
		دوره اول مبارزه کارگران با چشم‌انداز جامعه‌ای آزاد و برابر
		جنبش تعاونی‌ها
		ضمیمه: درباره رابرت اوئن
۵۵	کارل مارکس	■ جنگ داخلی در فرانسه - بخش III
	ترجمه مهوش نظری	مقدمه مترجم
		روندی که به کمون انجامید
۸۷	برتولت برشت	■ شعر "سرود وصله و قبا"

■ تاریخچه مختصری از مبارزات و بحث‌های
پیرامون کنترل و مدیریت کارگری

ناصر سعیدی ۸۹

کمون پاریس

سوسیالیسم صنفی

مبارزات کارگری حول و حوش جنگ جهانی اول

نظرات کورش، گرامشی و لوکزامبورگ در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹

سال‌های پس از جنگ جهانی اول

"خودمدیریتی کارگری" در یوگسلاوی

کمپین کنترل کارگری در انگلیس

برتولت برشت ۱۵۱

■ شعر "راه‌حل"

■ مبارزات سال‌های ۵۸-۵۷ کارگران ایران

پژوهش کارگری ۱۵۲

در آئینه مطبوعات

آدرس: Postlagerkarte

Nr. 093739 C

30001 Hannover

Germany

سوسختن

نخستین شمارهٔ "کتاب پژوهش کارگری" پیماروی شماست. پژوهش کارگری قصد دارد به موضوعات نظری، تاریخی و ادبی مربوط به جنبش کارگری بپردازد. ما از سال‌ها پیش فکر انتشار چنین نشریه‌ای را در سر داشتیم. اما هر بار که به دقت به آن می‌اندیشیدیم، بار آن را سنگین و راه را دشوار می‌یافتیم. آن‌چه به‌ویژه ما را به فکر فراهم آوردن تریبونی برای پرداختن به مسائل نظری و تاریخی جنبش کارگری می‌انداخت، شکاف عمیق بین فعالیت‌های نظری و عملی فعالین کارگری و چپ در خارج از کشور بود. بی‌شک فعالین کارگری و چپ در برخی از زمینه‌های مبارزه عملی موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند. جلب توجه افکار عمومی جهان به بی‌حقوقی کارگران و زحمتکشان ایران، افشای جمهوری

اسلامی، رابطه با اتحادیه‌ها، جریان‌ات و احزاب مترقی و شرکت در مبارزات جاری در کشورهای گوناگون از آن جمله‌اند. این گونه فعالیت‌ها البته بسیار ضروری و حیاتی هستند و باید کوشید آن‌ها را به نحوی هدف‌مندتر و با برنامه‌تر ادامه داد. اما در عوض کارنامه فعالیت‌های نظری در مورد مسائل کارگری بسیار ضعیف است. با نگاهی به کمیت و کیفیت آثار تحقیقی و ترجمه‌های منتشر شده در خارج از کشور، می‌توان متوجه چنین وضعی شد.

کمبود پژوهش‌ها و بحث‌های نظری، در عین حال باعث تشدید سردرگمی و دنباله‌روی از حوادث روز می‌شود. تصادفی نیست که در چنین فضایی مسائلی چون اختلاف نظرهای دینی و فقهی سروس یا جناح حاکم در جمهوری اسلامی و یا جامعه مدنی اسلامی یا غیراسلامی چنان نقل و نبات محافظ چپ می‌شوند که مشکلات پایه‌ای به کلی از یاد می‌روند. و این درحالیست که سؤال‌های بدون پاسخ فراوانی در برابر جنبش کارگری و چپ ایران قرار دارد. این مسائل باعث شد که علی‌رغم سختی راه، بالاخره دست به کار شویم. نخستین گام نشر پژوهش کارگری، چاپ و توزیع کتاب 'کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه - جنبش کنترل کارگری: موضع بلشویک‌ها و سایر احزاب سوسیالیست' بود. استقبال از این کتاب و یاری دوستان و رفقای بسیاری در توزیع آن، موجب دل‌گرمی ما شد و ما را تشویق نمود که به چاپ کتاب حاضر اقدام کنیم.

ما به خوبی آگاهیم که پاسخ دادن به معضلات بی‌شمار جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران، محصول فرآیندی طولانی است و از عهده جمعی محدود خارج است. با این حال اگر بتوانیم به کمک همه کسانی که با ما هم‌رأی‌اند، به گوشه‌ای از انبوه این معضلات بپردازیم، به هدف خود رسیده‌ایم. ما صمیمانه دست همکاری به سوی همه کسانی دراز می‌کنیم که معتقدند "رهایی طبقه کارگر تنها به دست خودش امکان‌پذیر است."

اندیشه‌های کار از سرمایه در جنبش کارگری

جلیل محمودی

طبقه سرمایه‌دار با پشتیبانی نیروی اجتماعی خود و سلطه ایدئولوژیکش، مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری را بدیده‌ای طبیعی و موجه جا می‌زند. وقتی مشروعیت مناسبات سرمایه‌داری برای اکثریت جامعه پذیرفته شد، اجزاء مختلف جامعه مثل نظام اقتصادی، تقسیم کار، ساخت حکومت، روابط قدرت، سیستم خانواده و فرهنگ به‌سان مجموعه‌ای بدیهی و غیر قابل تفسیر جلوه می‌کنند. در این حالت، اگر اکثریت اعضای جامعه ناچار به فروش نیروی کار خویشند، اگر فرودستند، اگر در بند مناسبات طبقاتی اسیرند و باید تحت فرمان سرمایه و برای سود دیگری کار کنند، حرجی نیست. زیرا این همه از فطرت جامعه انسانی منشاء گرفته‌اند و از آن‌ها گریزی نیست. با این پیش‌فرض وجود طبقات، اختلاف طبقاتی، نابرابری و انقیاد کار به سرمایه، اموری طبیعی و مشروع‌اند.

درباره طبیعی دانستن نابرابری در جامعه، می‌توان از زبان خود سرمایه‌داران مثال‌های بسیاری آورد. اما جالب‌تر خواهد بود، در این باره از سرمایه‌دار وطنی خودمان نقل قولی بیاوریم: دکتر حقی، کارخانه‌دار و دبیرکل انجمن مدیران صنایع، در گفتگویی اظهار داشت:

«... یک کار آفرین و یا کسی که یک عده‌ای را به اشتغال می‌گیرد (منظور آقای حقی از این عبارات «سرمایه‌دار» است)، آدم محترمی است، این آدم فکر دارد، این آدم یک آدم استثنایی است که می‌تواند چند هزار نفر را به کار بگیرد و باید دارای ارزش و احترام خاصی در جامعه باشد. و امنیت لازم را داشته باشد. سرمایه‌دار شدن یک پرستیژ است، مشروط بر این که مالیات را بپردازد، قوانین و مقررات را رعایت کند. پس پول‌دار شدن و سرمایه‌دار شدن

از راه شرعی و قانونی یک ارزش است نه یک ضد ارزش. جامعه ما باید به این پاور برسد که همه انسان‌ها از لحاظ هوش و مدیریت و استعداد از سطح مساوی برخوردار نیستند که بگوئیم، همه باید برابر باشند یا همه چرا نروتمند نیستند.^(۱)

البته لعن آقای حقی در ستایش از خود و طبقه‌اش بی‌پرده‌تر از همکاران اروپایی و آمریکایی امروزمین او است. این لعن طلبکارانه بیشتر نشان‌گر بی‌تشکلی و بی‌حقوقی فزون‌تر کارگران ایران نسبت به همکاران‌شان در اروپا و ... است. ولی طبیعی جلوه دادن شرایط فرودست اکثریت اعضای جامعه جزو ایدئولوژی همه اعضای این طبقه است.

از طرف دیگر، اگر ایدئولوژی حاکم توجه‌گر مناسبات کارمزدی است، آرزوی رهایی از این مناسبات زمینه‌فکری جنبش برای دگرگون نمودن آن را فراهم می‌کند و چشم‌انداز یک جامعه نوین به عنوان جایگزین مناسبات سرمایه‌داری را می‌آفریند.

آرمان‌الغای کارمزدی و تسلط تولیدکننده بر سرنوشت خویش در جنبش کارگری سابقه دیرینه‌ای دارد. به‌طور قطع می‌توان گفت از همان قرن نوزدهم اعتراض بخشی از کارگران به نظام سرمایه‌داری با افق ایجاد جامعه تولیدکنندگان آزاد و برابر^۲ گره خورده بود. مقاله‌ای که پیش روی دارید، بررسی تاریخی و محتوای این چشم‌انداز است. به بیان دیگر موضوع مقاله درنگی است روی مبارزه طبقاتی کارگران با دورنمای رهایی از سرمایه، قالب‌ها و فرم‌هایی که این دورنما به خود گرفته، صف‌بندی‌های نیروهای اجتماعی و طبقاتی در هر مرحله از شکل‌گیری و تکوین آن، و قرآیند تکاملی‌اش در جنبش کارگری.

در دو قسمت اول، مقاله اشاراتی به مبداء شکل‌گیری تولید سرمایه‌داری و پیدایش و تحکیم ایدئولوژی و عقاید توجه‌گر نظام سرمایه‌داری دارد. این موضوعات برای زمینه‌سازی ورود به بحث اصلی لازم بودند و در واقع مقدمه‌ای بر مطلب هستند. از این رو خواننده بنا به صلاح‌دید خود می‌تواند بدون مطالعه آن‌ها مستقیماً از قسمت بعدی مقاله ("تاریخ همبستگی‌های کارگران") شروع کند. در این قسمت کوشش شده اشکال مختلف همبستگی و تشکل‌های کارگری از تشکيل صندوق‌های پشتیبانی مالی تا پدیداری اتحادیه‌های کارگری ذکر شوند. سازمان‌یابی اتحادیه‌ای طبقه کارگر اروپا در قرن نوزدهم، اگرچه بدو افق دگرگونی نظام سرمایه‌داری را در سر داشت، ولی در تکوین بعدی خود به اتحادیه‌های امروزی، ویژگی

دیگری کسب کرد. برای همین نیز نیاز بود، مقاله اشاره‌ای پیرامون اتحادیه‌های امروزی داشته باشد. این قسمت زیر عنوان "نکاتی درباره اتحادیه‌های امروزی" آمده است. پس از آن به تلاش‌های هدفمند جنبش کارگری برای تسلط بر سرنوشت خویش توجه شده است. در این جا آن دسته از تلاش‌های طبقه کارگر مد نظر است که افقی متمایز از مناسبات موجود در مقابل خود قرار داده است. نویسنده در روند تکوین تاریخ این تلاش‌ها، سه دوره متفاوت را از یک دیگر متمایز می‌کند: دوره‌ای که جنبش به‌عنوان جایگزین سرمایه‌داری، تعاونی‌ها را مد نظر داشت؛ دوره‌ای که در جنبش کارگری با جهت‌گیری طبقاتی، سیاسی - اقتصادی مشخص می‌شود؛ دوره‌ای که با نخستین انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر در روسیه آغاز می‌شود و هنوز در جریان است.

در این مقاله تنها به روند رشد، ضعف‌ها، توهّمات و شکست تعاونی‌ها به‌عنوان بدیل سرمایه‌داری پرداخته شده است. هم‌چنین در کنار این موضوع به خصوصیات مشترک آرمان‌شهرهای سوسیالیست‌های نخستین نیز اشاره شده است. بررسی دوره‌های بعدی را در مقاله دیگری پی خواهیم گرفت.

به جز مطالب ذکر شده، مقاله یک ضمیمه نیز دارد. در آن اجمالاً به فعالیت‌ها و نظرات رابرت اوئن که در جنبش کارگری آن دوره تأثیر زیادی داشت، پرداخته شده است.

از این فرصت استفاده کرده و چند جمله نیز درباره اهمیت پرداختن به موضوع می‌نویسم. مادام که انسان در بند مناسبات طبقاتی اسیر است، محتوای رهایی‌بخش اندیشه‌های جنبش کارگری تازگی و غنای خود را از دست نخواهد داد. راه‌حل‌های خود جنبش کارگری برای دگرگونی جامعه سرمایه‌داری، منبع کم‌ظییری از درس‌هاست؛ چه در عرصه نفی مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و از خودبیگانگی کار، و چه در حیطه نقد و نفی مناسبات قدرت سیاسی در جامعه سرمایه‌داری یعنی نفی قدرت بیگانه شده از اجتماع که به شکل دولت نمایان می‌شود.

خود جنبش، ضعف‌های خود را بیان کرده و درس‌های لازم را در اختیار گذاشته است. مثلاً در جنبش تعاونی‌ها و اتحادیه‌های کارگری دهه ۳۰ قرن نوزدهم انگلیس، نفی جامعه سرمایه‌داری، از طریق گسترش تشکلات و نهادهای اقتصادی طبقه کارگر فهمیده می‌شد و به ساختار حکومت و قدرت سیاسی توجهی نمی‌شد. خود واقعیت نشان داد که نمی‌توان از تعاونی‌های بی‌قدرت و دست‌بسته توقع نفی حقیقی جامعه سرمایه‌داری را داشت؛ جامعه‌ای

که نیروی اجتماعی سرمایه و قدرت دولتی را پشت خود داشت.

از سوی دیگر در مورد انقلاب روسیه؛ دستاورد مهم جنبش کارگری دخالت مستقیم آن در عرصه سیاسی و اقتصادی بود. شوراهای کارگری شکل سیاسی جهت خرد کردن قدرت دولتی و کمیته‌های کارخانه، تشکل‌هایی برای درهم‌شکستن مناسبات قدرت در حیطه تولید بودند. این نهاد‌های کارگری با تمرکز قدرت در دست حزب بلشویک، از صحنه سیاسی - اقتصادی کنار زده شدند. در نظام مورد نظر بلشویک‌ها، سازمان‌های اقتصادی - سیاسی جامعه توسط نهاد‌های کارگری اداره نمی‌شد، بلکه دولت - حزب بر فراز سر تولید کنندگان و اهالی، جامعه را اداره می‌کرد. در عرصه اقتصادی، چشم‌انداز بلشویسم خرد کردن مناسبات سلطه‌گرانه تولیدی که وجه مشخصه همه جوامع طبقاتی است، تحول سازمان‌دهی اجتماعی تولید و دگرگون ساختن روابط انسان‌ها در پروسه تولید نبود. بلشویک‌ها ابزار تولید و توزیع را در دست خود گرفته و به جای سرمایه‌داران، خود فرمانروای کارگران و هدایت‌گر فرآیند تولید شدند.

جناب غالب بلشویک‌ها از همان آغاز اساساً در زمینه نقد اقتصاد سیاسی حرف چندان برای گفتن نداشت. اقتصاد با برنامه که آن‌ها به منزله جایگزین سرمایه‌داری مطرح نمودند، هرگز از مقولات اقتصادی اصلی تولید کالایی فاصله نگرفت. همه آن‌چه که زیر عنوان اقتصاد با برنامه و "انقاع مالکیت خصوصی" صورت گرفت، تنها در راستای اقتصاد دولتی زیر سلطه حزب بود. نقد اقتصاد سیاسی بلشویک‌ها، ماهیتاً از سنت نظری کسانوتسکی و هیلفردینگ یا فراتر نهاد.

به هر حال اگر از نقطه نظر تجاربی که جنبش کارگری به دست داده و درس‌آموزی برای آینده نیز موضوع را در نظر بگیریم؛ پرداختن بدان از اهمیت برخوردار است. جدا از این، در فضای ناشی از عقب‌نشینی و انفعال و تحفظه چشم‌اندازهای سوسیالیستی، پرداختن به موضوع مورد نظر از اولویت برخوردار می‌شود. اعلام کهنگی و از مذاقتادن سوسیالیسم حرف تازه‌ای نیست و تاکنون بارها تکرار شده است. ولی این بار مسئله در میان شمار بیشتری از روشنفکران - که متأسفانه در میان آنان تعداد چپ‌ها نیز کم نیستند - طرفدار پیدا کرده است. آن‌ها دیگر افقی فراتر از سرمایه‌داری نمی‌شناسند. نقد و نفی نظم سرمایه‌داری، جای خود را به ستایش از "جامعه مدنی" داده است؛ یعنی نظامی که مضمون اساسی آن رقابت اقتصادی و سودپرستی است، قلمرو آزادی مالکیت خصوصی و روابط بازار است.

متأسفانه این روشنگران از شکست الگوی نوع شوروی و سرکوب کامل 'نفس انسان' تحت سلطه استبداد مخوف جمهوری اسلامی به سازش مطلق با ایدئولوژی سرمایه‌داری رسیده و به 'جامعه مدنی' دخیل بسته‌اند. انتظارات تا حدی محدود شده و تنزل یافته که می‌خواهند بر اساس سایه آرایش یافته همین جامعه، آلترناتیوی برای آن دست و پا کنند. اما این افق برای کسی که می‌خواهد فعلیتی را برای آزادی انسان‌ها به پیش‌برد، واقعاً تنگ است. پیش‌برد هر گامی جدی به جلو برای رسیدن به آزادی، نه از طریق سازش با ایدئولوژی سرمایه‌داری بلکه در نقد پیگیر آن و داشتن دورنمای سوسیالیستی امکان‌پذیر است.

اشاره‌ای به

مبدأ سلطه سرمایه بر تولید و خرید و فروش نیروی کار

شکل‌گیری تولید سرمایه‌داری به تقریب از سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی آغاز شد. اما جامعه سرمایه‌داری از قرن شانزدهم یا گرفت و در سده هیجدهم گام‌های غول‌آسایی به سوی بلوغ برداشت. (۲)

قبل از این‌که نظام سرمایه‌داری به‌وجود آید، در اصناف قرون وسطی تولیدکننده خود فروشنده هم بود، در هر صنف، کارگاه، ابزارکار و مواد اولیه متعلق به پیشه‌ور بود. در ابتدا اغلب پیشه‌وران کشاورز هم بودند. رشد شهرها موجب تفکیک و تخصصی‌تر شدن کار و فعالیت‌های شهری - روستایی گشت. افزایش نیاز به صنایع دستی موجبات قطع رابطه اصناف با زمین را فراهم آورد. با جدایی قطعی پیشه‌وران از زمین و متمرکز شدن فعالیت آن‌ها در صنایع، مقدار کالاهای صنعتی فزونی و توأمأ مبادله بازرگانی به نحو چشم‌گیری گسترش یافت.

به تدریج تولیدکننده کالاهای از خریدار نهایی آن‌ها دور و دورتر شد. و وظیفه فروش منحصرأ به‌عهده بازرگانان افتاد. از این پس پیشه‌وران و اصناف کالاهای خود را یک‌جا به‌تجار می‌فروختند، و آنان کالاهای مذکور را به خریداران عرضه می‌کردند. بنابراین در این مقطع پیشه‌وران برای نیاز بازار تولید می‌کردند. استمرار و تحکیم چنین مکانیزمی یعنی تولید

۲- مبدأ تولید سرمایه‌داری در ایران به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد.

برای بازار، مستلزم روابط جدیدی بود. زیرا تأمین احتیاجات بازار، به تولید انبوه نیاز داشت و برای چنین تولیدی وجود سرمایه ضروری بود. با دارائی و ذخیره‌های اندک نمی‌شد به‌گونه پایداری برای بازار تولید کرد. کسی می‌توانست موجبات چنین تولیدی را فراهم نماید که سرمایه داشت. در این جا دو حالت می‌توانست رخ دهد؛ یا پیشه‌ور خود به سرمایه‌دار تبدیل می‌شد که در این حالت باید چهارچوب مناسبات صنفی را می‌شکست^(۳)، و یا این که سرمایه توسط تاجر - سرمایه‌دار تأمین می‌گشت، که در این حالت سروکله تاجر - سرمایه‌دار نه به عنوان فروشنده کالاهای اصناف بلکه به مثابه یک مؤلفه تولیدی پیدا می‌شد، و روابط تولیدی و استقلال اصناف را به مرور تحت‌الشعاع قرار می‌داد.^(۴)

قبل از ادامه مطلب، توضیحاتی در مورد اصناف ضروری به نظر می‌رسد. تا آغاز قرن شانزدهم، هنوز اصنافی که مستقل از تجار تولید می‌کردند، غلبه داشتند. هر صنف از ۴ گروه (شاگرد، کارگر، استادکار و ریش‌سفید) تشکیل می‌شد. کسی که تازه به حرفه‌ای می‌پیوست به شاگردی گرفته می‌شد. دوره شاگردی به تفاوت حرفه‌ها از ۳ تا ۱۲ سال بود. استاد خوراک و منزل شاگرد را می‌داد و به عهده می‌گرفت که با او خوش رفتاری کند و به او کار یاد دهد. پس از شاگردی دوره کارگری فرا می‌رسید. کارگران به صورت روزمزدی و یا به هفته و سال برای استاد، کار می‌کردند. کسی که می‌خواست استادکار بشود باید مدتی شاگردی یا کارگری کرده باشد و ریش‌سفیدان صنف او را برای پذیرش سمت فوق شایسته بدانند. ریش‌سفیدان هر صنف از سوی اعضای صنف انتخاب می‌شدند. مراقبت در اجرای کامل مقررات و اساسنامه صنف، اداره امور دارائی آن و حکمیت مراجعات و رسیدگی به شکایات اعضاء به عهده ریش‌سفیدان بود. در اصناف، شرایط زندگی کارگر و استادکار چندان تفاوت نداشت. استادکار یا کارگران و شاگردانش در یک دکان به سر می‌برد، سر یک سفره می‌نشست. آن‌ها تقریباً به یک نهج زندگی می‌کردند. برای هر کارگر که اندکی اندوخته داشت، استاد شدن آسان بود. (مقایسه نمود با ص ۱۲، ص ص ۵۷-۵۵)

۳- به‌عنوان نمونه در این مورد، می‌توان به خیاطان لندن اشاره کرد. آن‌ها در اوایل قرن هیجدهم، به‌عنوان کارفرما شروع به استخدام عده‌ای از کارگران ماهر کردند. بدین ترتیب مناسبات صنفی را شکستند.

۴- به‌عنوان نمونه‌ای در این مورد، می‌توان به پارچه‌باقان انگلستان در قرن هفدهم اشاره کرد. در این شیوه بافندگان مستقل تحت کنترل تجار درآمدند.

کارل مارکس مقررات، ساز و کار و تقسیم کار درونی اصناف را بدین نحو توصیف می‌کند: «... قواعد رسته‌ای با محدودیت فوق‌العاده‌ای که برای استادکار، در مورد تعداد شاگردانی که می‌توانست به کار گمارد، قائل شده بود. آگاهانه مانع از تبدیل استادکار به سرمایه‌دار می‌شد. به‌علاوه وی فقط می‌توانست منحصرأ در آن پیشه‌ای که خود استاد بود شاگرد استخدام نماید. رژیم صنفی هر تجاوز سرمایه تجاری را یعنی بگانه شکل آزادی از سرمایه را که در برابرش قرار داشت، با شدت تمام به عقب می‌راند. بازرگان می‌توانست هر کالایی بخرد ولی حق نداشت که کار را مانند کالا خریداری نماید. سرمایه‌مزبور فقط بدان جهت تحمل می‌شد که آب‌کننده محصولات بیشه‌وری بود. هرگاه اوضاع و احوال خارجی تقسیم تدریجی کار را پیش می‌آورد آن‌گاه رسته‌های موجود تقسیم به شعبه‌های تابعه می‌گردید و یا رسته‌های تازه‌ای در جنب رسته‌های قدیمی به وجود می‌آمد ولی بدون این‌که هیچ‌گاه پیشه‌های مختلفه در کارگاه واحدی مجتمع گردند. بنابراین در عین این‌که انشعاب سازمان صنفی و افراد آن و هم‌چنین گسترش بیشه‌ها در عداد شرایط وجودی دوران مانوفاکتوری به‌شمار می‌آیند، معذالک سازمان صنفی ناخفیه تقسیم مانوفاکتوری کار بود. به‌طور کلی و در مجموع، کارگر و وسایل تولیدش به هم وابسته بودند، هم‌چنان‌که حلزونی به خانه خود بسته است، و از این رو نخستین پایه‌اساسی مانوفاکتور، که عبارت از مستقل شدن وسایل تولید، به مثابه سرمایه، در قبال کارگر است، مفقود بود. (ص ۳۳۸-۳۳۷)

به هر حال تقریباً از آغاز قرن شانزدهم اندک اندک دخالت تاجر - سرمایه‌دار در فرآیند تولید اصناف شروع شد. و بدین ترتیب سازوکار درونی آن‌ها را تحت الشعاع قرار داد. در آغاز تاجر - سرمایه‌دار مواد اولیه را برای پیشه‌ور مستقل تهیه می‌کرد، و برای تبدیل این مواد به محصول ساخته شده به او اجرتی می‌پرداخت. در این روش تولید، اگرچه کار در کارگاه‌های مستقل و با ابزار تولید متعلق به پیشه‌ور انجام می‌شد، اما کالا در تمامی مراحل تولید متعلق به سرمایه‌دار بود. بعداً سلطه تاجر - سرمایه‌دار بر فرآیند تولید تکمیل شد. او دیگر از مواد اولیه تا ابزار کار و ماشین‌آلات و کارگاه را در تصاحب داشت. و دیگر نه با تولیدکنندگان مستقل بلکه با کارگرانی رویه‌رو بود که آن‌ها را به مزدوری گرفته بود. از این‌جا دیگر تولیدکننده محصول ساخته شده را به تاجر نمی‌فروخت، بلکه آن‌چه به فروش می‌رساند نیروی کارش بود. بنابراین مسیری که به سلطه سرمایه بر فرآیند تولید انجامید، همان مسیری است که تولیدکننده بلاواسطه را صرفاً به یک شرط مادی تولید تنزل داد و او را زیر سیطره اجبار مادی

خود کشید.

اما برای این که مناسبات کارمزدی در جامعه گسترش و به رشته‌های تولیدی گوناگون تعمیم یابد، لازم بود جمعیت انبوهی از انسان‌ها نیز که جز نیروی کار خود چیزی برای فروش ندارند، ایجاد شود.

مهم‌ترین ابزاری که به عنوان وسیله دگرگونی‌ها در خدمت طبقه سرمایه‌دار به کار گرفته شد و از لحاظ تاریخی دوران‌ساز بود، کندن توده‌های بزرگ انسانی از وسایل امرار معاش‌شان بود. با خلع ید از این جمعیت انبوه، آن‌ها هم‌چون مزدوران مسلوب‌الحق به بازار کار سرازیر شدند.

فرآیندی که به مناسبات سرمایه‌داری منتهی گشت، روند جدایی تولیدکننده از مالکیت و سائل کاری بود. یعنی پروسه‌ای که از یک جهت وسایل اجتماعی معیشت و تولید را مبدل به سرمایه نمود و از سوی دیگر تولیدکنندگان مستقیم را به صورت کارگر مزدور درآورد. تبدیل اجباری بخش بزرگ‌تر جمعیت به کارگران مزدبگیر، و ایجاد انضباطی که آن‌ها را وادار به کار مزدوری کند، در خلال یک دوره ۱۵۰ ساله ادامه داشت.

از زمان سلطنت هنری هفتم^(۵) به بعد اقدامات اجباری برای تبدیل نمودن توده جمعیت به کارگران مزدبگیر جریان داشت. الفای نظامات صومعه‌ای، مصادره زمین‌های متعلق به کلیسا، انحلال اصناف، مصادره دارائی‌هایشان، اختراع اجباری کشاورزان از زمین‌ها از طریق تبدیل زمین‌های زراعی به چراگاه‌ها، حصارکشی اراضی عمومی^(۶) و غیره در ردیف این اقدامات جای می‌گیرند.

تا این‌جا مواد لازم برای تولید سرمایه‌داری یعنی در یک قطب سرمایه و در قطب دیگر

۵- Henry VII (۱۵۰۹-۱۴۵۷)، شاه انگلیس (۱۵۰۹-۱۴۸۰) و بنیان‌گذار سلسله خودور. دوران او را عموماً تاریخ جدید انگلستان می‌دانند.

۶- حصارکشی اراضی عمومی از قرن سیزدهم شروع شد و در اواخر قرن پانزدهم و قرن شانزدهم به اوج خود رسید. نجیب‌زادگان فئودال زمین‌هایی را که مورد استفاده عموم بود بستند و به دور آنها حصار کشیدند. آنها از زمین‌های داخل حصار برای چرای گوسفندان استفاده می‌کردند تا تقاضای صنایع پیر رونق نساجی و پشم‌بافی را تأمین کنند. در بعضی از مناطق، حدود سه چهارم نا نه‌دهم از اجاره‌کنندگان زمین برای تأمین معیشت خود مجبور به مهاجرت از روستا به شهر شدند. بدین ترتیب یک جمعیت کارگری جدید و وسیع به وجود آمد. جمعیتی بدون زمین و ابزار تولید که فقط صاحب نیروی کارش بود.

انسان‌هایی که جز نیروی کار خویش چیزی در اختیار ندارند، فراهم آمده بود. ولی این‌ها هنوز کفایت نمی‌کردند. لازم بود این توده انسانی را تحت نظم و انضباط سرمایه نیز در آورد. این توده هنوز با تربیت، سنت و توقعات مطبق با شیوه تولید سرمایه‌داری خوی نگرفته بود، و این شیوه تولید را مانند نوامیس طبیعی مسلم تلقی نمی‌کرد. بنابراین به قهر و قوه قضائیه دولتی نیاز بود تا این «بی‌نویان سرکش» تحت فرمان سرمایه درآیند. بررسی کارل مارکس پیرامون تصویب قوانین وحشت‌زا برای به کار واداشتن نسل اول کارگران در مانوفاکتورهای جدیدالتأسیس در این باره روشن‌گر است:

ممکن نبود این پرولتاریای آواره و بی‌برگ و نوارا، که در اثر انحلال خدم و حشم فئودالی و در نتیجه غلبه یدهای عدوانی مکرر از لانه و کاشانه خود رانده شده بود، با همان سرعتی که پیدا می‌شد در مانوفاکتورهای جدیدالتأسیس جذب نمود. از سوی دیگر اینان که ناگهان از مدار عادی زندگی خویش کنده شده بودند نمی‌توانستند با همان ناگهانی تحت انضباط وضع نوین درآیند. به همین جهت جماعت بسیاری از آنان، برخی بر حسب گرایش خود و اکثراً تحت فشار شرایط، گدائی و راه‌زنی و ولگردی پیش گرفتند. از آن‌جاست که در پایان سده‌ی بازردهم و در تمام قرن شانزدهم در سراسر اروپای غربی قوانین خونینی علیه ولگردی وضع گردید، لذا پدران طبقه‌ی کارگر کنونی بدو برای این که آن‌ها را به ولگرد و مستمند بدل ساخته بودند کیفر کشیدند. قانون‌گذار آن‌ها را به‌مثابه جانیانی «خودخواسته» تلقی می‌نمود و چنین می‌انگاشت که آدمی‌ی کار در شرایط غیر موجود قدیم وابسته به اراده و میل خود آن‌ها است... توده‌ی روستایی که عرصه و اعیانش را به زور ستانده و از خانه و زمینش رانده و به ولگردیش کشانده بودند، به وسیله‌ی وضع قوانینی وحشت‌زا و ناهنجار و به ضرب تازیانه، داغ و درفش و شکنجه تحت انضباطی که برای سیستم مزدوری ضرورت داشت درآمد. (متج ۱ ص ۶۶۶، ص ۶۶۹)

بدین ترتیب در مهد سرمایه‌داری، یعنی در انگلیس، آن حرکت تاریخی که تولیدکنندگان را مبدل به کارگران مزدور نمود، تکمیل گردید. و شیوه تولید سرمایه‌داری با غلبه بر مناسبات تولیدی، تأسیسات قدیم فئودالی و نظام رسته‌ای و صنتی و نیز با مدد قهر و داغ و درفش حکومت مستقر شد.

برآمدن ایدئولوژی توجیه‌گر مناسبات سرمایه‌داری

آن‌گاه که تقسیم جامعه به طبقات آغاز می‌شود، و تقسیم اجتماعی کار، کار فکری را از کار بدی جدا می‌کند، نیاز به توجیه استثمار احساس می‌گردد و ایدئولوژی ظاهر می‌شود. ایدئولوژی‌ها در خدمت طبقات حاکمند. آن‌ها تلاش می‌کنند طبقات تحت سلطه را ترغیب کنند که وضعیت فرودستی خود را به‌عنوان امری "طبیعی" و "همیشگی" بپذیرند. ایدئولوژی برای توجیه تقسیم کار اجتماعی‌ای به وجود آمده که مشخصه آن، تقسیم جامعه به غنی و فقیر، به سروران و تولیدکنندگان، و به فرمان‌دهان و فرمان‌بران است.

با پدیداری سرمایه‌داری نیز ایدئولوژی مختص آن تحکیم یافت؛ یعنی عقاید و باورهایی که می‌کوشند روابط اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری را توجیه و قابل پذیرش عموم کنند. و لذا یک پارچگی و استمرار جامعه را تضمین نمایند.

آداب، اخلاقیات، سنن و به طور کلی جهان‌بینی گذشته، توجیه‌گر نظام ویژه خویش بود. تولید سرمایه‌داری نمی‌توانست در جهان‌بینی‌ای که حرص، مال‌اندوزی و تمایل به انباشتن ثروت را نکوهش می‌کرد، رشد کند. زیرا این شیوه ذاتاً عبارت از تولید ارزش اضافه و مکیدن کار اضافه است. و بنابراین سود و انباشت سرمایه نیروی محرکه آن به شمار می‌رود.

اقتصاد مبتنی بر بازار سرمایه‌داری، برای کارکرد پیروزمندانه خود، نیازمند روحیه سودجویی، حساب‌گری فردی، و رفتاری مبتنی بر فردگرایی، رقابت و مال‌اندوزی بود. باید این انگاره‌ها قابل پذیرش عموم می‌شد که: منافع شخصی تعیین‌کننده رفتار عموم افراد است؛ اساس فرد است نه اجتماع؛ فرد باید یک واحد متمایز از توده جامعه باشد و نه آمیخته با آن؛ انگیزه اصلی همه افراد، خودخواهی است؛ و تمامی فعالیت‌های سودمند بشری، چیزی جز نتیجه مستقیم رقابت افراد خودخواهی نیست که هر یک به دنبال منافع خود هستند.

نظریه‌های "فردگرایانه"، که بعداً ایدئولوژی بورژوازی بر بنیاد آن‌ها ساخته شد، در سده‌های هفدهم و هیجدهم اشاعه داشت. و در آثار بسیاری از نظریه‌پردازان این دوره، مانند جان لاک John Locke (۱۷۰۴-۱۶۳۲)، برنارد مندویل Bernard Mandeville (۱۷۳۳-۱۶۷۰)، دودلی نورت Sir Dudley North (۱۶۹۱-۱۶۴۱)، دیوید هیوم D. Hume (۱۷۶۶-۱۷۱۱) و آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳) یافت می‌شود.

کتاب "ثروت ملل" آدام اسمیت که در سال ۱۷۷۶ منتشر شد، مهم‌ترین دستاورد نظری

این دوره است. اسمیت "نفع شخصی" را به جای قانون جاذبه نیوتن^(۷) نشانده. به زعم آدام اسمیت جامعه‌ای که بر طبق قانون طبیعی عمل می‌کند، جامعه‌ای بود مبتنی بر مالکیت خصوصی، سرمایه‌داری و نظام بازار. و در آن هر فرد به عنوان یک ذره (اتم) در جستجوی نفع شخصی‌اش به "حق طبیعی" خود می‌رسد. هر فرد خودپسند، حساب‌گر و مستفعت‌طلب، در حالی که به جستجوی رفاه خویش است، در عین حال خود به خود صلاح اجتماعی را نیز به پیش می‌برد.

نظریه اسمیت مبنی بر این که "دست نامرئی" سرمایه‌داری و نظام بازار، تمامی اعمال مستفعت‌طلبانه فردی را هماهنگ می‌سازد و متضمن هدایت سرمایه و کار در جهتی خواهد بود که بیشترین باروری را دارد، تا به امروز به عنوان اساسی‌ترین مبنای دفاع ایدئولوژیک از سرمایه‌داری بر جای مانده است. (در این باره رجوع شود به "گ. هانت" در کتاب "سرمایه‌داری در یوته نقد" ص ۶۹-۱۶۸)

ایدئولوژی سرمایه‌داری فرد و جامعه را مفوله‌هایی مجرد و مستقل از هم می‌شمارد و افراد را به عنوان واحدهای مستقل از یکدیگر که دائماً باید در رقابت با هم به سر ببرند، یاز می‌شناسد. روحیه خودپرستی، خودخواهی، جاه‌طلبی و کنار زدن دیگران را به عنوان ابزار پیشرفت و رشد اقتصادی مورد احترام قرار می‌دهد. و با این‌ها جدایی خشک و سرد میان عرصه‌های خصوصی و عمومی زندگی، فروپاشی علائق جمعی، سست نمودن همبستگی‌های اجتماعی، تنهایی، انزوا، ذره‌شدگی (اتمیزه شدن) را توجیه می‌کند و عقلایی می‌شمارد.

تولید سرمایه‌داری، روح سودجویی و کالاپرستی را بر روابط اجتماعی چیره ساخت و باعث ویرانی پیوندها و همبستگی‌های اجتماعی - تولیدی گذشته گشت. سرمایه ویرانی پیوندهای سابق را به عنوان آزاد شدن انسان‌ها از قید و بندها و اجبار خوددالی ستایش می‌کند. اما این یک جنبه قضیه است. ایدئولوژی سرمایه مروج و توجیه‌گر "آزادی" دیگری هم است. سرمایه طلب "آزاد" شدن انسان‌ها از هرگونه شکلی از اتحاد، از هم‌یاری و اشتراک مساعی جمعی است که برای آن‌ها شرایط رهایی از کارمزدوری، استثمار، جامعه طبقاتی، انزوای اجتماعی و از خودیگانگی در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی را تأمین می‌کند.

۷- نیوتن‌گرایی و تعمیم آن به علوم اجتماعی در قرن هجدهم رونق داشت.

تاریخ همبستگی‌های کارگری

همراه با پدید آمدن و تکامل تولید سرمایه‌داری، طبقه کارگر جدید نیز به وجود آمد. در ابتدا کارگران پراکنده و بدون شکل بودند، به همین جهت شرایط مشقت‌باری داشتند و در مقابل استثمار وحشیانه بی‌دفاع بودند. سرمایه‌دار بر این توده متفرق و شکل نیافته مستبدانه فرمان می‌راند.

استبداد سرمایه در فرآیند تولید یا هدف تولید ارزش اضافه از کارگر است. این درست است اما همین استبداد نیز در شرایط عادی تولید سرمایه‌داری مرزی می‌شناسد. چنان‌که میزان دستمزد کارگر باید بر اساس ارزش نیروی کارش تعیین شود و حداقل نیازمندی‌های لازم خانواده کارگری را تأمین کند. ولی سرمایه‌داری که نیروی متشکلی را در مقابل خود نمی‌بیند، و با کارگر منفرد روبه‌روست، می‌تواند میزان دستمزد را به او دیکته کند. زیرا این که آیا سرمایه‌دار نیروی کار را پائین‌تر از ارزش آن بخرد یا نه، بستگی به تناسب قوا بین سرمایه و کار و رقابت در بازار کار دارد.

بنابراین در ابتدا که کارگر پراکنده و بی‌شکل بوده، سرمایه‌دار همه چیز را تعیین می‌کرد، از میزان دستمزد، ساعت کار، مناسبات افراد در محیط کار، جریمه‌ها، تا شرایط و چگونگی پیش‌برد تولید و غیره. کارگر بی‌رحمانه تباہ می‌گشت. در نیمه اول قرن هیجدهم طبقه کارگر در پائین‌ترین سطح معاش می‌زیست. در نیمه دوم این قرن باز هم قدرت خرید او کاهش یافت. بدین ترتیب کارگری که کارش هستی می‌آفرید، هستی‌اش تاراج می‌گشت. تازه همین کارگر در هر بحران اقتصادی نیز، که سرمایه از نظر اقتصادی برایش صرف نمی‌کرد، در خیابان‌ها و حواشی شهرها رها می‌شد تا از هستی ساقط شود. هم‌زمان با استقرار کامل کارمزدوری یعنی در اواخر قرن هیجدهم^(۸)، کارگران با چنین وضعیتی دشوار و طاقت‌فرسایی روبه‌رو بودند. این دنیای نوین تولیدکننده جدید بود. کارگران در این دنیای بی‌رحم رها شده بودند. و از آن‌جا که متفرق و منزوی بودند، آمادگی مقابله با آن را نداشتند. چه کار بایستی کرد که از این فلاکت رها شد؟

روی آوردن به کارفرما و رئیس کارگاه و تمنا و خواهش از آن‌ها؟

۸- می‌توان گفت که مزدبگیری رسمی به شکل کامل آن در انگلستان تنها در پایان سده ۱۸

در پی لغو قانون استادکار- شاگردی تحقق پیدا کرد. (منبع ۹، ص ۳۴۷)

دخیل بستن به مقامات مذهبی برای ارشاد سرمایه‌دار؟

عریضه نوشتن به مقامات دولتی برای لگام‌زدن به حرص و آز صاحب کارگاه؟

گشتن و قیعی را از طبقات بالا و اشراف‌منشی برگزیدن، برای این‌که از کارگران حمایت کند؟

البته همه این راه‌ها بی‌مفیده شدند (همان‌گونه که هنوز هم بعضاً چنین اقداماتی از سر درماندگی یا توهم صورت می‌گیرد) ولی چاره کار نبوده و نیستند.

طبقات تحت سلطه تا زمانی که امور خود را به دست طبقات بالا بسپارند، و بهبودی در

زندگی خود را از طریق حمایت آن‌ها جستجو کنند، البته دست‌محیتی بر سر و گوش آن‌ها

کشیده خواهد شد، جملات اخلاقی‌ای در نکوهش مشقات آنان بیان و یا نوشته خواهد شد.

ولی تغییری جدی در وضعیت و موقعیت آن‌ها پدیدار نخواهد گشت. اساساً این یکی از

شرایط دوام نظام است که طبقات پایین، به خود تکیه نکنند و همیشه برای تغییر اوضاع

خویش به بالایی‌ها چشم امید بینند، وجود تقویت و پرورش چنین روحیه‌ای، نیاز و

خواسته طبقه مسلط است.

جان استوارت میل (John Stuart Mill) (۱۸۰۶-۱۸۷۳) نظریه‌پرداز سیاسی و اقتصاددان

انگلیسی، به نحو درخشانی تلقی بخشی از طبقه مرفه در مورد امور مردم عادی را به صورت

زیر بیان کرده است:

شرایط زندگی بینوایان، در تمامی مواردی که به همه آنان مربوط می‌شود، باید برای آنان

تنظیم شود، نه این‌که تنظیم آن بر عهده خود آنان باشد. نباید از آنان خواست با تشویق‌شان

کرد که برای خود فکر کنند و نیز نباید اجازه داد که خواست و انتظارات آنان در تعیین

سرنوشت‌شان نقش مؤثری داشته باشد. این وظیفه طبقات بالایی جامعه است که به جای آنان

بیندیشند و مسئولیت اوضاع آنان را بر عهده گیرند، همان‌طور که فرمانده و افسر ارتش

مسئولیت وضع سربازان خود را بر عهده می‌گیرد. فرض بر این است که طبقات بالایی جامعه

بایستی، با پیروی از وجدان، خود را برای انجام این نقش آماده سازند، و تمامی سعی آنان باید

مطوف به جلب بینوایان در جهت اتکاء بر آنان باشد، تا در عین حال که نسبت به قوانینی که

برای آن‌ها تجویز می‌شود فرمان‌برداری فعال و غیرفعال نشان می‌دهند، از تمامی امور دیگر

نیز خود را کنار کشند و در سایه حامیان خود، پایی قیدی و اطمینان آرام گیرند. بنابراین نظریه،

رابطه بین فقیر و غنی باید تنها کمی آمرانه و بیشتر محبت‌آمیز، اخلاقی و عاطفی باشد. این

رابطه باید از یک‌سو قیومت‌مهرآمیز، و از سوی دیگر تمکین احترام‌آمیز و حق‌شناسانه

باشد.^۹ (به نقل از منبع ۶ ص ۲۵)

البته اقدامات کارگران به روش‌های تمنا آمیز، رحم‌برانگیز و مسالمت‌جو خلاصه نمی‌شد. از همان اوان، عکس‌العمل بخشی از کارگران شورش علیه مظاهر سرمایه‌داری نیز بود. در قرن هیجدهم و نیز اوایل قرن نوزدهم در انگلستان^(۹)، گروه‌های کارگران ماشین‌ها را که عامل نگون‌بختی خود می‌پنداشتند، درهم می‌شکستند. سابقه این عمل به سال ۱۷۵۸ می‌رسد. در این سال کارگران انگلیس نخستین ماشین‌های پنم‌ریسی را تخریب کردند. پارلمان بریتانیا در سال ۱۷۶۹ علیه این قبیل اقدامات، قانونی که حتی مجازات مرگ را نیز در بر می‌گرفت، وضع کرد. کارگران تا دهه دوم قرن نوزدهم روش تخریب ماشین‌ها را ادامه دادند. ارجوع نمود به منبع ۱۲ ص ۱۶-۱۵

این نوع اقدامات، بیشتر به جنبش‌های دهقانی شباهت داشت تا حرکت ویژه کارگران. آن‌ها اموال سرمایه‌داران را به آتش می‌کشیدند و چاپلوسان، مدیران و کارفرمایان را به حد مرگ می‌زدند. مشهورترین نمونه در این مورد شورش‌های "لودیت" (Luddite) بود. این گونه حرکات با سرکوب پلیس و ارتش، و اعدام و تبعید کارگران خاتمه می‌یافت. خرد کردن ماشین‌ها و ... اگرچه خشم و قهر کارگران را به ثروتمندان نشان داد، اما راه به جایی نبرد. این نه ماشین بلکه استفاده سرمایه‌دارانه از آن بود که باعث ذلت کارگران گشته بود. از بین بردن چند عامل کارگزار سرمایه نیز دردی از کارگران دوا نمی‌کرد.

با پیدایش سیستم کارخانه‌ای، کارگران خود را درگیر نزاع جدی و بی‌امانی یافتند. ناکفایتی اقدامات سابق، نیاز به وحدت را به کارگران می‌آموخت. واقعیت زندگی نشان می‌داد که قدرت کارگران، قدرتی که نیروی اجتماعی این طبقه را تشکیل می‌دهد، به وسیله وحدت آن‌ها تأمین می‌شود. و بدون وحدت اعضای این طبقه آنان قادر به مقابله تعیین‌کننده‌ای با سرمایه‌داران و دنیای آن‌ها نیستند.

تعیین دقیق زمان و محل نخستین نمودهای اتحاد و همبستگی کارگران - برای بهبود شرایط کار و زندگی خود - امکان‌پذیر نیست. زیرا به دلیل سیاست سرکوب حکومت‌ها و یکه‌تازی سرمایه‌داران، کارگران ناچار بودند خود را در خفا سازمان دهند و مخفی‌کاری مانع

۹- این‌گونه شورش‌ها تا قرن هیجدهم در کشورهایمانی که تولید سرمایه‌داری بعد از انگلستان در آن‌ها رواج یافت، ادامه داشت؛ مثلاً شورش ابریشم باقان لیون فرانسه در سال ۱۸۳۱ و طغیان بافندگان سلزین در شرق آلمان در سال ۱۸۴۴.

از ضبط مدارک و سوابق فعالیت آن‌ها می‌شد، با این حال از طریق اسناد دولتی می‌توان پی برد که کارگران از اوایل قرن هیجدهم در تلاش ایجاد تشکل بوده‌اند. برای مثال بیانیه حکومت انگلیس در سال ۱۷۱۸ حکایت از چنین تلافی‌هایی دارد. در این بیانیه ذکر شده است: «کارگران نساجی هوستیر بدون در نظر گرفتن قانون، باشگاهی ایجاد نموده‌اند؛ هم‌چنین عده دیگری از کارگران بافندگی نقاط مختلف کشور کلوب‌هایی تشکیل داده و به خود اجازه می‌دهند دور یک دیگر جمع شده و مانند تشکیلات مرتبی نامه نوشته مهر کنند، تصمیم بگیرند و دستور دهند ... تعداد کارگران کارفرماها را تعیین کنند ... قیمت کالاها را معین و طرز ساختن و مواد اولیه مورد احتیاج را نشان دهند. به موجب این بیانیه به آن‌ها اختطاری می‌شود که قانون ۱۵۴۹ (۱۰) شامل آن‌ها شده و در صورت ادامه این حرکات به موجب همان قانون تحت تعقیب قرار خواهند گرفت.» (منبع ۱۴، ص ۱۶)

اگرچه این قبیل اسناد بخشی از واقعیات را بیان می‌کنند، ولی از دریچه نگرش حکومت‌ها به مبارزه کارگری نگریسته و به منظور توجیه قانونی سرکوب نمودن همبستگی‌های کارگری، به نحو غلوآمیزی تنظیم شده‌اند. می‌توان گفت که اولین کوشش‌ها برای وحدت کارگری به دو صورت و به موازات هم، یکی به شکل صندوق‌های پشتیبانی مالی و دیگری کمیته‌های اعتصاب، پدیدار شدند. صندوق‌ها به منظور حمایت کارگران از یک‌دیگر در زمان‌های بیکاری، اخراج، مهاجرت یا مواقع بیماری و مرگ ایجاد شدند. کمیته اعتصاب مجمع موقتی از کارگران بود که در هر اعتصابی برای پیشبرد امور آن ایجاد می‌شد.

اندک اندک با حادثه‌تر شدن مبارزه طبقاتی در محیط کار، اعتصاب جای سایر اشکال اعتراضی کارگران (از قبیل شکایت کردن، عرض حال نوشتن و ...) را می‌گرفت. با افزایش اعتصابات، ضرورت وجود نهادی دائمی جهت سازماندهی آن‌ها احساس می‌شد و نیاز به ایجاد تشکل پایدار، بیشتر و بیشتر در اذهان کارگران نقش می‌یست.

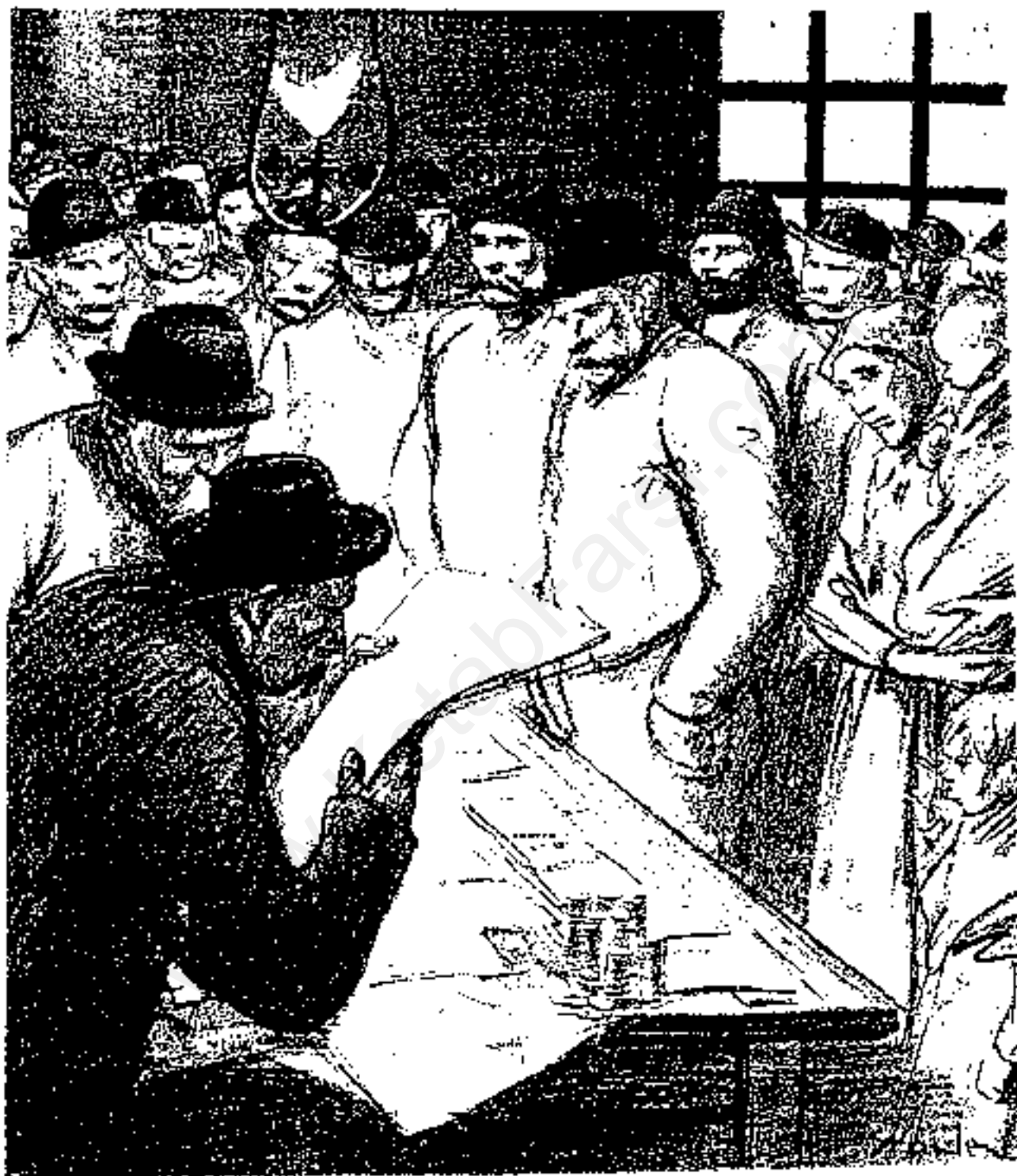
می‌توان سوابقی از اتحاد کارگران را از همان اواخر قرن هیجدهم به دست داد. مثلاً مقاومت دسته‌جمعی کارگران ملل‌ساز گلاسکو در برابر کاهش دستمزدها در سال ۱۷۸۷، که منجر به ایجاد تشکلی نیرومند شد. این تشکل از دل اعتصابات کارگری زاییده شد. در انگلستان ایجاد چنین تشکلات یا انجمن‌هایی در دهه ۱۷۹۰ رواج یافت. در این خصوص

۱۰- در سال ۱۵۴۹ قانونی وضع گردید که هرگونه اجتماع کارگران برای ازدیاد دستمزد و تغییر شرایط کار را قذغن می‌کرد.

می‌توان به تشکلات کارگران بافنده جنوب، خیاطان لندن، جوراب‌باقان لستر (Leicester) و ناتینگهام (Nottingham) اشاره نمود. (رجوع کنید به منابع ۱۱۲ و ۱۱۳)

تشکلات اولیه غالباً به صورت باشگاه‌های حرفه‌ای یا انجمن‌های شغلی بودند. محل گرد هم آیی کارگران قهوه‌خانه‌ها، نوشابه‌فروشی‌ها و مکان‌های عمومی‌ای از این قبیل بود. آن‌ها در این اجتماعات مستقل، پیرامون نیازهای روزمره زندگی، مسئله دستمزد، ساعت کار، جریمه‌ها، رفتار تحقیرآمیز سرکارگرها و کارفرمایان، فشارهای محیط کار و چاره‌جویی در مورد آن‌ها صحبت می‌کردند. این قبیل تشکلات که معمولاً برای نیل به هدف و مقصد محدودی تشکیل می‌گردید، اکثراً محلی بودند. آن‌ها غالباً به دلیل قدرت و نفوذ سیاسی کارفرمایان و سرکوب حکومت قادر به تثبیت خود نمی‌شدند. مثلاً خودسازماندهی کارگران انگلیس در اواخر قرن هیجدهم با مقاومت سرمایه‌داران روبه‌رو شد. قدرت متشکل کارگران کارفرمایان را سخت مضطرب ساخت و موجب تصویب "قانون اجتماعات" در سال ۱۷۹۹ گشت. طبق این قانون هر نوع اجتماع کارگری به منظور بالا بردن مزدها، کوتاه کردن ساعات کار، یا ایجاد هرگونه مقرراتی که آزادی عمل کارفرمایان را محدود می‌ساخت، ممنوع شد. اگرچه در طول قرن هیجدهم مقررات عدیده‌ای در زمینه منع اجتماعات و برپایی تشکلات کارگری وضع شده بود، ولی هیچ‌کدام به اندازه قانون فوق‌الذکر مشخص و صریح نبود. این قانون از یک سو به قدرت بی‌حد و حصر صاحبان صنایع رسمیت می‌بخشید و از سوی دیگر بیگرد، دستگیری و مجازات فعالین کارگری را شروع می‌شمرد.

با وجود این، فعالیت‌های کارگران متوقف نشد. غیرقانونی کردن مطلق همیشگی کارگران، آنان را از تلاش باز نداشت. گروه‌های کارگری که دائماً در معرض تعقیب قانونی قرار داشتند، فعالیت خود را زیرزمینی ادامه دادند. این جمعیت‌ها کارگران مساعد و مبارز را عضوگیری می‌کردند و به آنان آموزش پنهان‌کاری می‌دادند. اعضای جمعیت به صورت مخفی ملاقات کرده، جلسه تشکیل می‌دادند. آن‌ها در این نشست‌ها، متناسب با نیازهای مبارزه، تصمیماتی می‌گرفتند و آن‌ها را برای سازمان‌دهی حرکات اعتراضی کارگران، به کار می‌بستند. در سال ۱۸۲۴ ممنوعیت اجتماعات کارگری لغو گردید و حق ائتلاف به رسمیت شناخته شد. از این پس کادرهای جمعیت‌های پیشگفته که در شرایط مخفی تربیت شده بودند، فضایی برای فعالیت علنی یافتند. بی‌شروان جنبش کوشیدند از آزادی‌های نسیم‌بند کسب شده، بهره‌برداری کرده، اتحادیه‌های بزرگ و وسیع تشکیل دهند. از جمله در سال ۱۸۲۹



صندوق اعتصاب، نمونه‌ای از شکل‌یابی کارگران در قرن نوزدهم.
تصویر کارگران اعتصابی را در حال دریافت پول از صندوق اعتصاب نشان می‌دهد.

تلاش‌هایی جهت برپایی اتحادیه بزرگ ریسندگان صورت گرفت. در سال ۱۸۳۰ انجمن ملی حمایت کار پدید آمد. در سال ۱۸۳۲ اتحادیه کارگران ساختمان تأسیس شد. مهم‌تر از همه در سال ۱۸۳۴ اتحادیه کارگران وحدت بزرگ ملی ("Grand National Consolidated Trades Union") به‌منابه فدراسیون اتحادیه‌های کارگری ایجاد شد که در تشکیل آن رابرت اوئن نقشی داشت.

اتحادیه‌های نخستین پیوسته کارگران را به سوی بیکارهای نوین برای ایجاد شرایط بهتر کار و زندگی رهنمون می‌شدند. بخشی از آن‌ها، چشم‌انداز جامعه نوینی را در مقابل اعضاء خود می‌گذاشتند. آن‌ها به گوش مشتاق کارگران می‌خواندند که تولیدکننده منبع و منشأ کلیه ثروت‌هاست. و باید تولیدکنندگان تمامی رشته‌ها در یک سیستم تعاونی فراگیر متحد شده، امور تولید را به دست گیرند و اقتصاد نوین را سازمان دهند. (۱۱)

گسترش کمی و کیفی اتحادیه‌ها برای صاحبان صنایع و مؤسسات قابل تحمل نبود. از این رو علیه آن‌ها به مقابله برخاستند. کارفرمایان علناً از استخدام کارگرانی که عضو اتحادیه‌ها بودند، امتناع نمودند و از کارگران می‌خواستند که سندی رسمی دال بر عدم عضویت در اتحادیه امضاء نمایند. این موضوع اولین بار در دربی (Derby) اتفاق افتاد. کارگران دست‌بسته تسلیم نشدند. عکس‌العمل آن‌ها اعتصاب بود. آن‌ها در شهرهای بسیاری از جمله لیورپول و منچستر دست از کار کشیدند. در سال ۱۸۳۴ منازعات و کشمکش‌های طبقاتی گسترش یافت. فدراسیون اتحادیه‌ها به پشتیبانی از مبارزات کارگری همت گماشت. ولیکن از منابع مالی کافی جهت استمرار مبارزات کارگری و مقاومت پایدار در مقابل صاحبان صنایع برخوردار نبود و نتوانست موفقیت‌های شایانی به دست آورد. از طرف دیگر حکومت نیز تشکلات فراگیر کارگری را تحمل نمی‌کرد. حکومت بدون درنگ، وحدت تشکلات کارگری و برپایی اتحادیه‌های وسیع را به‌عنوان "دسیسه‌های غیرقانونی" و منشأ ناآرامی مورد حمله قرار داد. لرد ملبورن (Melbourne) - نخست‌وزیر وقت انگلیس - به کارفرمایان اطمینان خاطر داد که "حکومت به قاطع‌ترین و سریع‌ترین اقدامات متوسل می‌شود تا ناآرامی‌ها را سرکوب نماید." او تشکلات کارگری را "دسیسه‌های غیرقانونی" نامید و به کارفرمایان توصیه نمود، از هر طریق که خود مناسب می‌دانند علیه اتحادیه‌ها بسیج

۱۱ - در سپتامبر ۱۸۳۳ کنگره کارگران ساختمانی چنین افقی را بر اساس طرح‌های رابرت اوئن به تصویب رساند.

شوند. ارجح شده به منبع ۱۹، ص ۲۶)

بدین ترتیب با هم‌آهنگی حکومت و سرمایه‌داران فعالین کارگری به این اتهام که قصد دارند کارگران را به زور وارد اتحادیه کنند، یا آن‌ها را وادار به اعتصاب نمایند، اخراج و تحت تعقیب قرار می‌گرفتند. سیاست سرکوب و فشارهای مداوم و حساب شده به همراه بروز کساد و رکود اقتصادی، اتحادیه‌های نوپا را ضعیف و ضعیف‌تر کرد، و به تدریج شیرازه سازمانی آن‌ها را از هم گسست و باعث تجزیه آن‌ها گشت. بدین ترتیب اولین تجربه وحدت یک‌پارچه و فراگیر تشکلات کارگری با شکست روبه‌رو شد، با این حال بیاید خاطر نشان ساخت که اگرچه اتحادیه‌های رزمنده و فرامنطقه‌ای آن سال‌ها قادر به حفظ موجودیت خود نشدند، ولی تجارب گرانها و پرباری از خود به جای گذاردند.

جنبش کارگری از انگلستان سرچشمه گرفت. لیکن بدان‌جا محدود نماند. با بیدایش سرمایه‌داری در فرانسه و آلمان، دامنه جنبش بدین دو کشور نیز گسترش یافت. البته تا این مقطع همبستگی‌های کارگری این کشورها به پای انگلیس نمی‌رسید، ولی مختصر اشاره‌ای بدان‌ها نیز لازم به نظر می‌رسد.

فرانسه

دو سال پس از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)، طبق فرمان زوئن ۱۷۹۱، هرگونه اجتماع یا جمعیتی که با هدف دفاع از منافع صنفی تأسیس شده بود، ممنوع اعلام شد. این فرمان وجود جمعیت‌های فوق را نافی آزادی و منشور حقوق بشر و شهروند می‌شمرد. شگفت‌آور این است که تا ۷۳ سال بعد نیز فرمان مذکور معتبر بود و مطابق آن سندیکاهای کارگری طی این مدت غیرقانونی بودند. حکومت‌ها برای سرکوب نمودن همبستگی‌های کارگری به همین فرمان استناد می‌کردند.

علی‌رغم ممنوعیت قانونی، کارگران به اشکال مختلف مخفیانه خود را درون گروه‌های مقاومت، تعاونی‌ها، انجمن‌های کمک متقابل، و سندیکاهای شغلی سازمان می‌دادند. مثلاً کارگران ساختمانی در سال ۱۸۰۸ در نهان تشکل ویژه خود را برپا کرده بودند. ارجح شده به منبع ۱۲، ص ۲۷، به علاوه از اوایل قرن نوزدهم کارگران پیرو به صورت "گروه‌های مقاومت" در مقابل تقلیل دستمزدها متشکل می‌شدند. تشکلات اخیر خصلت بیکارجویانه داشتند و یگیرانه علیه تضییق حقوق کارگران و کاهش دستمزدها مبارزه می‌کردند. همچنین در دهه

۳۰ قرن نوزدهم تعاونی‌های مخفی کارگری به‌ویژه در شهر لیون فعالیت می‌کردند. اکثر کارگران فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم در کارگاه‌ها و تولیدی‌های کوچک کار می‌کردند. از این‌رو از قدرت و بُرد مبارزاتی گروه‌های متشکل در کارخانه‌های بزرگ محروم بودند.

کارگران فرانسه در برپایی انقلاب فوریه ۱۸۴۸ سهم بزرگی داشتند. "حق کار" و تشکیل "کمیون کار" از جمله خواسته‌های مشخص کارگران پاریس در حرکات بزرگ و مستقل‌شان بین فوریه و ژوئن ۱۸۴۸ بود. قیام ژوئن ۱۸۴۸ و بیکار ۵ روزه کارگران، اوج مبارزه مستقل کارگران پاریس بود. این قیام توسط حکومت موقت به شکست کشانده شد. پس از آن طبقه کارگر کاملاً از صحنه سیاسی به عقب رانده شد. شدت شکست به حدی بود که قانون‌گذاران جرأت یافتند، مجدداً کارگران را از آزادی تشکیل‌یابی اتحادیه‌ای محروم کنند. به موجب قانون سال ۱۸۴۹ فقط به پنگاه‌هایی که جنبه تعاونی داشتند، اجازه تأسیس داده شد. در عین حال هرگونه اتحاد کارگری ممنوع و جرم محسوب گشت.

آلمان

در دو دهه نخست صنعتی شدن آلمان، یعنی در دهه ۳۰ و ۴۰ قرن نوزدهم، به‌ندرت روابط باینداری در میان کارگران وجود داشت. به موجب قانون هرگونه وحدت کارگری قدغن بود. مثلاً طبق ماده ۱۸۲ قانون مشاغل پُروس سال ۱۸۴۵، قراردادهای میان کارگران کارخانه‌ها، کارآموزان و وردستان برای برپایی اعتصاب تا یک سال زندانی داشت. هرگونه روابط انجمنی میان کارگران کارخانجات، کارآموزان و وردستان مجازات داشت. اولین جلوه‌های همبستگی‌های کارگری در آلمان، "صندوق‌های پشتیبانی" و "انجمن‌های فرهنگی کارگری" (Arbeiterbildungsvereine) بودند. انجمن‌های فرهنگی در شهرهای مختلف مثلاً در برلین (سال ۱۸۴۴)، هامبورگ (۴۵-۱۸۴۴) و هانوفر (۱۸۴۵) فعالیت می‌کردند. ارجوع شود به منبع ۱۷، بخش اول.

جریان انقلاب سال ۱۸۴۸ و فضای متحولی که تا سال ۱۸۴۹ تداوم داشت، پیش‌شرط‌های لازم جهت تأسیس اولین تشکلات شغلی کارگران و پیشه‌وران را به وجود آورد. در این باره می‌توان از "انجمن برادری کارگران" نام برد، که از جمله خواست ۶۰ ساعت کار روزانه را مطرح می‌کرد. این تشکلات هنوز خصوصیت انجمن‌های اصناف را داشتند. با

شکست انقلاب، انجمن‌ها نیز ممنوع شدند. ارجح شود به منبع ۱۱۸ به‌طور خلاصه می‌توان گفت، تشکلاتی که در جریان انقلاب پدیدار شدند، پس از شکست مبارزات انقلابی، از طریق حملات وحشیانه پلیس متلاشی می‌شدند.



به هر حال اهمیت واقعی و مؤثر خودسازماندهی کارگران، نه در کسب موفقیت بلاواسطه آن بلکه در غلبه بر رقابت میان کارگران، چیرگی بر چنددسته‌گی آن‌ها و نیز در آفرینش و بازایی دائمی اتحاد کارگران بود. از همین راه‌ها و تجارب بود که کارگران آرام آرام به این اندیشه رسیدند که دادرسی جز خود نداشته و اجباراً باید به تلاش‌های خودشان متکی شوند. سرمایه‌داری از یک‌سو با اجتماعی کردن تولید، با تجمع عده زیادی کارگر زیر یک سقف، توده کارگران را در موقعیت مشابهی قرار می‌دهد. آنان را هم‌سرنوشت می‌کند، و شرایط همکاری و وحدت بین آن‌ها را مهیا می‌سازد. اما از سوی دیگر کشتن به فردگرایی را در کارگران تقویت می‌کند. کارگر را برای صیانت کارش، برای ارتقاء شغلی خود، برای حفظ هویت انسانی خود در رقابت خردکننده با هم‌طبقه‌اش قرار می‌دهد. فرهنگ حاکم بر جامعه سرمایه‌داری بر پایه فردگرایی و افراد جدا (ایزوله) از هم قرار دارد. تفرقه و انزوای انسان‌ها از یک دیگر جزء ایدئولوژی سرمایه است. کارگر در جامعه‌ای زندگی می‌کند که روزانه این جدایی و انزوا تجدید تولید می‌شود. بنابراین بدون مقاومت‌های سرسختانه علیه گرایشات قاطع جامعه سرمایه‌داری، اتحاد کارگران آن‌چنان در دسترس هم نبود. هرگاه ما اثرات خلق‌کننده سازوکار جامعه رقابت‌آمیز بورژوازی را بر سازمان‌یابی و اتحاد طبقه کارگر در نظر آوریم، بیشتر مشکلات و موانع موجود در مقابل تلاش‌های وحدت‌طلبانه این طبقه را لمس خواهیم کرد، و به عظمت این تلاش‌هایی خواهیم برد.

اما از سوی دیگر، طبقه سرمایه‌دار از طریق اقتصاد سیاسی و ایدئولوژی‌اش، مناسبات اجتماعی و روابط تولیدی مصنوع و مخلوق خود را به‌عنوان وضعیت طبیعی و همیشگی قلمداد می‌کند. طبقه سرمایه‌دار همواره به طبقات تحت سلطه ابقاء می‌کند که نظام اقتصادی موجود، ساخته و پرداخته سرمایه نیست، بلکه امری طبیعی، مسلم و ازینش‌داده شده است. تلقین می‌شود که انقیاد کارگر به سرمایه‌دار، تنزل مقام تولیدکننده به مزدور سرمایه، و تولید با هدف آفرینش سود برای سرمایه‌دار، تابع قوانین طبیعی می‌باشد. و چنین قوانینی عام و ماوراء تاریخی و لذا غیرقابل تغییر و جاودانه هستند.

نظام سرمایه‌داری کارگر را از یک شخصیت انسانی به نیروی کار و کالا تقلیل داده است. و می‌کوشد این خصوصیت را از طریق ایدئولوژی خود به عنوان امری بدیهی و گریزناپذیر جا اندازد. جذب این انگاره توسط اکثریت اعضای جامعه، به معنای موجه و عادلانه دانستن کارکرد نظام است. وقتی نظم حاکم پذیرفته شد و افقی فراتر از آن به نظر نیامد، توجه از دگرگونی سیستم منحرف و هدف اصلاح آن می‌گردد. با پذیرش قوانین تولید سرمایه‌داری به‌منابه قوانین طبیعی و تغییرناپذیر، حیطه مبارزه برای بهبود زندگی نیز محدود به بهسازی و تربیم همین سیستم می‌شود. با چنین تلقی‌ای کارگر خود را با شیوه تولید سرمایه‌داری وفق داده، خواسته‌ها و توقعات خویش را در محدوده همین نظام طرح می‌کند.

در تکامل تولید سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر رشد می‌یابد که از حیث تربیت، سنت و عادت، خواسته‌ها و توقعات این شیوه تولید را مانند نوامیس طبیعی مسلم تلقی می‌کند.^۱

(منج ۱، ص ۶۶۹)

از توضیحات بالا مشخص است که برای رهایی از سرمایه، تنها کافی نیست طبقه کارگر علیه فلاکت خود مبارزه کند، حتی متحد گشتن این طبقه نیز برای تحقق چنین منظوری کفایت نمی‌کند. می‌توان به سرمایه‌داران معترض بود، متحد علیه زورگویی‌ها و اجحافات آنان جنگید، ولی در نهایت به اصلاح طلبی همین جامعه رسید. بدین معنا که نیروی کار بازم کالای باقی بماند، ولی به بهای بیشتر و با شرایط بهتری فروخته شود. اگر اتحادیه‌های رسمی در کشورهای اروپای امروزین را مدنظر قرار دهیم، می‌بینیم که غالب آن‌ها همین وظیفه را برای خویش قائل هستند. این قبیل اتحادیه‌ها کمابیش آن دسته از خواسته‌های مزدبگیران را پیش می‌برند که مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را به زیر سؤال نمی‌برد. چشم‌انداز آن‌ها تغییرات بنیادین در سازمان جامعه، و مبارزه برای مناسباتی که در آن کارگران سرنوشت خویش را خود به دست می‌گیرند، نیست. در حالی که بیکار جدی علیه شرایط بردگی مزدی قیل از هر چیز باید چنین افقی را پیش شرط خود داشته باشد.

نکاتی درباره اتحادیه‌های امروزی

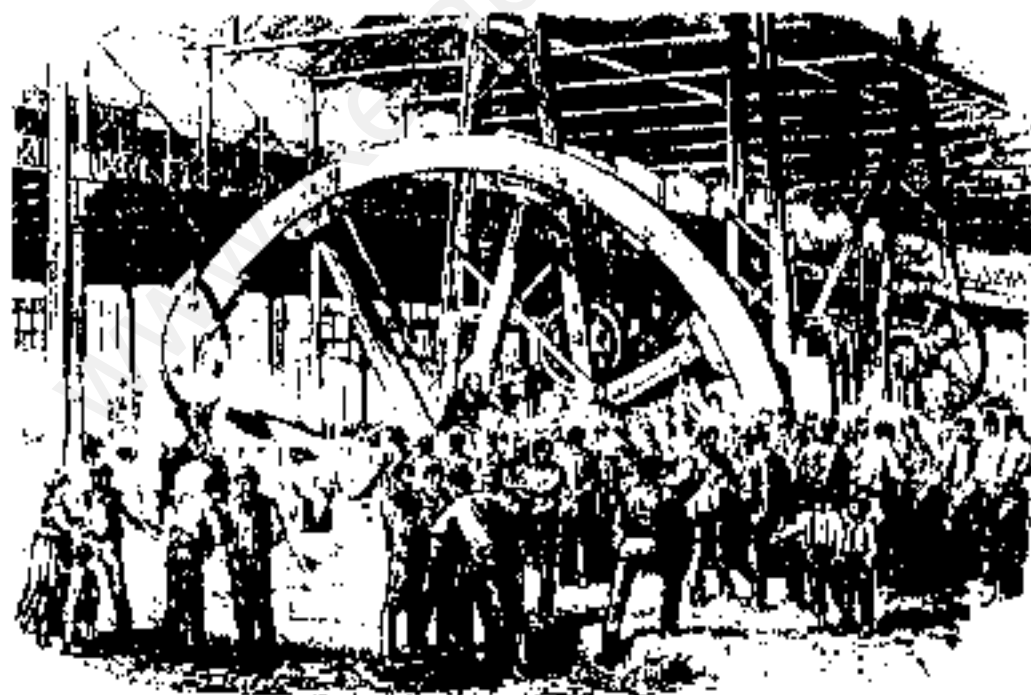
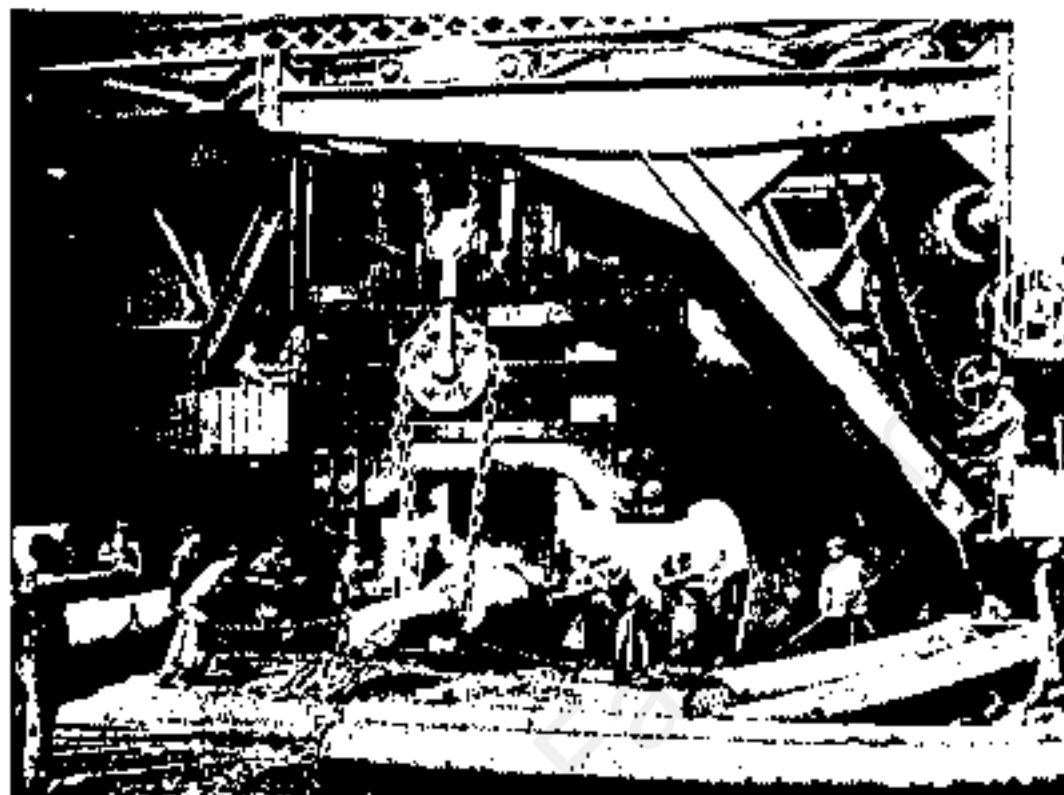
حالی که صحبت از اتحادیه‌های رسمی شد لازم است تا از موضوع مورد بررسی خود قدری فاصله گرفته، و اشاره‌ای هرچند مختصر به کارکرد کنونی این تشکلات بشود.^(۱۲)

در قرن نوزدهم، زمانی که طبقه کارگر صنعتی به سازمان‌دهی خود پرداخت و اشکال مبارزه اتحادیه‌ای خود را می‌ساخت، انتظارات و امیدهای زیادی نسبت به جنبش اتحادیه‌ای وجود داشت. گرایش نسبتاً نیرومند و بزرگی از کارگران، اتحادیه‌ها را محلی برای مسلط گشتن بر سرفروخت خویش می‌دانست. فعالیت اتحادیه‌ای، اغلب همراه با چشم‌انداز مبارزه برای یک جامعه دیگر، برای "جامعه هم‌پار تولیدکنندگان آزاد و برابر" بود.

اتحادیه‌ها در آغاز غیرقانونی بودند. کارگران طی دهه‌ها سال مبارزه خونین و پرتلاطم آن‌ها را به دولت و سرمایه‌داران تحمیل کردند، و جامعه بورژوازی به ناچار از نظر قانونی آن‌ها را به رسمیت شناخت. اتحادیه‌ها پس از این توانستند با کار مداوم و پیگیر سازمان‌های‌شان را گسترش دهند و موقعیت خود را برای مذاکره با نمایندگان سرمایه تقویت کنند.

فعالیت‌ها و مبارزات اتحادیه‌ها برای بهبود شرایط کار و زیست کارگران، دستاوردهایی برای مزدگیران به همراه داشت. میزان دستمزدهای واقعی افزایش یافت. ساعت کار کاهش یافت. مدت زمان مرخصی‌ها طولانی‌تر شد. سیستم تأمینات اجتماعی تقویت گشت. بدین ترتیب سطح زندگی کارگران اروپا بهبود یافت. البته باید تأکید شود که افزایش دستمزدها و غیره به قیمت کاهش سود صورت نگرفت. سود سرمایه‌داران به دلیل بالا رفتن مداوم بارآوری کار و افزایش شدت کار تضمین شد. اگرچه بهبود در سطح زندگی کارگران به دلیل افزایش تولیدکنندگی نیروی کار (بارآوری کار) و تشدید آهنگ کار و نه آن‌گونه که بعضاً ادعا می‌کنند، مدیون تقسیم عادلانه‌تر ثروت‌های ملی^{۱۳} است، اما بدون وجود اتحادیه‌ها همین وضعیت نیز حاصل نمی‌گشت. در راستای بهبود زندگی کارگران، نقش اتحادیه‌ها و

۱۲- ذکر این توضیح ضروری است که در این مقاله منظور از اتحادیه‌ها، نمونه اتحادیه‌های به رسمیت شناخته شده کشورهای بازار مشترک (جامعه اروپای کنونی) است. طبیعتاً نمی‌توان ویژگی این تشکلات را تعمیم داد. اتحادیه‌های کشورهای موسوم به جهان سوم و یا آن دسته از سندیکاها که هنوز قانونی نیستند، بخشاً ویژگی‌ها و کارکردهای دیگری دارند. و آن‌ها را باید به صورت تاریخی و مشخص بررسی نمود.



نمونه‌هایی از کارخانه‌های قرن نوزدهم

رویارویی‌های مبارزاتی آن‌ها با سرمایه‌داران انکارناپذیر است. کسب این دستاوردها، خود مبنای مادی‌ای شد که اتحادیه‌ها چشم‌انداز و اهداف اجتماعی - اقتصادی - سیاسی اولیه را رها کنند، و به جای آن دفاع از موجودیت خود، حفظ سازمان اتحادیه و مشروعیت بخشیدن به خویش در جامعه سرمایه‌داری را در برابر خود قرار دهند.

ولی محدودنگری است، هرگاه تصور کنیم که این مبنای مادی تنها حلقه‌ای است که اتحادیه‌ها را به نظام سرمایه زنجیر می‌کند. زیرا تجربیات تاریخی نشان می‌دهند که حتی در دوره‌های بحران اقتصادی نیز، زمانی که دستاوردهای اتحادیه‌ای در خطر می‌افتند، آن‌ها کمتر به سیاست رادیکال و جدی‌ای علیه تعرض سرمایه‌داران روی می‌آورند. اغلب به حالت تدافعی می‌افتند. برای توضیح رفتار اتحادیه‌ها باید علاوه بر زمینه مادی پیشگفته، شرایط ساختار اجتماعی نیز مدنظر قرار گیرد (۱۳).

اتحادیه‌ها به دنبال تعقیب اهداف اصلاح‌گرانه خود، نه تنها ساختار تشکیلاتی‌شان را تغییر داده‌اند، بلکه همواره بیشتر و بیشتر در سیستم جذب شده‌اند. و خود جزئی از ساختارهایی گشته‌اند که تضادهای طبقاتی را تخفیف می‌دهند (۱۴) و به نظام کارمزدی مشروعیت می‌بخشند.

بیش از هر چیز، دو روند برای خصوصیت و نقش سیاسی اتحادیه‌ها عواقب سنگینی در بر داشته است. اول، سیر حرکت اتحادیه‌ها از سازمان‌های مبارزه طبقاتی به سمت نهادهای نمایندگی و جزئی از سیستم مذاکرات تعرفه سیستمی که در نیمه دوم قرن نوزدهم پدید آمد و پس از جنگ جهانی اول به طور کامل موانع راهش را از بین برد.

اتحادیه‌های اولیه، اگر هم در وهله نخست بر مسائل ساعت کار و دستمزد متمرکز

۱۳- درباره الحق (هدف) کنونی فدراسیون اتحادیه‌های آلمان رجوع کنید به نوشته‌ای به همین قلم، تحت عنوان "اتحادیه‌ها و موانع و محدودیت‌های قانونی اعتصاب در آلمان"، انتشارات انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، تیرماه ۷۱ (ژوئیه ۹۲).

۱۴- هنگامی که از این صحبت می‌شود که اتحادیه‌های کنونی جزئی از ساختارهایی هستند که تضادهای طبقاتی را تخفیف می‌دهند، به این معنا نیست که اتحادیه‌ها در شرایط انقلابی یا تحت فشار جنبش توده‌ای رادیکال هم نمی‌توانند به سیامت طبقاتی مبارزه‌جویانه بازگردند. مثلاً در ایتالیا اتحادیه‌ها پس از پاییز داغ ۱۹۶۹ به جانب‌داری از مبارزه طبقاتی کارگران روی آوردند. بنابراین نمی‌توان منکر چنین حالتی بود. اما تجربیات تاریخی نشان می‌دهند که روی‌گرد اتحادیه‌های اروپایی به مبارزه طبقاتی بیش از آن که قاعده باشد، استثناء است.